

بُنگه لولیان

در کنار سرای مُغان

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

منسوب به زبان حرفه‌ای سائلان سده‌های میانه است بسنده کرده‌اند. کولیه‌های آسیای میانه بسیاری از سنن مردم بومی منطقه خود را پذیرفته‌اند و مانند آنها مسلمانان سرسپرده‌ای هستند... اما در عین حال خرافات غیر اسلامی هم در میان آنان باقی است.

«هرچند کولیه‌های آسیای میانه تا سالهای دهه ۱۹۳۰ صحرانورد بودند با این حال اقامت طولانی زمستانه در حوالی شهرها در بین آنها معمول بوده و همین امر سرانجام منجر به ایجاد محل مسکونی خاصی برای آنها شد. اکنون زندگی اسکان یافته‌ای دارند، معهدا عده‌ای از ایشان ترجیح می‌دهند تابستان را در چادرهای کنار خانه خود سپری کنند. مشاغل آنها نیز همان حرفه‌های سنتی مخصوص کولیه‌هاست: دستفروشی، بندزنی، فالگیری، تکدی، آواز خوانی و رقاصی.

«هرچند زنان کولی خود چادر به سر نمی‌کنند با این حال در بافتن توری مو برای زنان مسلمان چادری مهارت زیادی دارند. کولیه‌های مازنگ هیچ گاه با گروه‌های دیگر کولی اختلاط نمی‌کنند و فقط به ازدواج درون گروهی می‌پردازند و حتی با ساختن وسایل چوبی حرفه جداگانه‌ای برای خود جسته‌اند...»

«کولیه‌ها در تمام مناطق آسیای میانه پراکنده هستند با این حال اکثر آنان در ازبکستان سکنا دارند... فقط نیمی از کولیه‌های ساکن ازبکستان مسلمان هستند.»

اگر در کتب لغت و تاریخ و ادب به دنبال کولی و لولی^۲ بگردیم در نظر اول ارتباطی میان لولیان و مغان (یا مغات و آتش پرستان) به چشم نمی‌خورد. اما هرچه بیشتر می‌رویم مناظر تغییر می‌یابد و سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که این انتساب پر بیراه نبوده است. اینک خلاصه‌ای از آنچه راجع به کلمه «لولی» و مترادفات آن در لغت نامه دهخدا گردآوری شده است، نقل می‌کنیم:

«لولی، لوری، فیج [جمع: فیوج]، غره‌چی، زط، چینگانه، زنگاری، کولی، غربال‌بند، غرچه، قرشمال، سوزمانی، توشمال، زنگانه، کاولی، کابلی، کاول، بکاول، زرگرکرمانی، حرامی، لوند، غربتی، یوت، الواط، سرودگوی کوچه و گدای در خانه‌ها...»

خود کلمه «لولی» را هم منسوب به «لول» و به معنای بیش‌رمی دانسته‌اند.

در شاهنامه (و دیگر تواریخ ساسانی) آمده است که بهرام گور

در این گفتار می‌خواهیم برای فهم دقیق کلمه «لولی» و «لولیان» در شعر حافظ یا به عبارت صحیح‌تر برای دریافت ارتباط میان «لولی» و «مغ» و «لولیان» و «مغان» نقیبی به تاریخ و سرگذشت این دو کلمه یا دو گروه اجتماعی بزنیم. بدیهی است که آنچه نویسنده به آن رسیده و بیان خواهد شد در حد فرصتی تنگ و توانی اندک و دسترسی محدودی است که به کتاب داشته است، اما یقین دارد که با استقصای بیشتر شواهد و نکات تأییدکننده پدیده تری درباره این ارتباط و نحوه آن به دست خواهد آمد و عرضه کردن این گفتار نیز برای جلب نظر اهل تتبع و محققان تاریخ و ادب به این مسأله است. لذا نویسنده می‌کوشد از همان راه که رفته خواننده را در جریان امر بگذارد، هرچند تصویر کردن همه مناظری که طی راه به نظرش رسیده مقدور نیست.

چند ماه پیش از این ضمن تورق کتاب اقوام مسلمان اتحاد شوروی به شرحی درباره «کولیه‌های آسیای میانه» برخوردیم که خلاصه آن ذیلا نقل می‌شود:

«نام [کولیه‌های آسیای میانه] به زبان خودشان مغات (جمع عربی کلمه تاجیکی [= فارسی] مغ به معنی آتش پرست) گاهی آن را با اضافه کردن نام یک مکان گویاتر می‌کنند مثل: مغات سمرقندی یا مغات بخارایی که همان معنی کولیه‌های سمرقند یا بخارا و غیره از آن مفهوم می‌شود، نام به زبان تاجیک: جوگی، مازنگ نام به ازبکی: لولی...»

«پیشینه تاریخی کولیه‌های آسیای میانه هنوز نامکشوف است. بر پایه افسانه‌هاشان مدتها پیش از زمان تیمور در این خطه زندگی می‌کرده‌اند. این نظر با شواهد متعدد منابع تاریخی منطبق است. گفته می‌شود اصل آنها از هند است اما در این خصوص صاحب هیچ سنتی نیستند و حتی قومیت کولی خود را از دست داده‌اند. همچنین با پذیرفتن زبان تاجیک و ازبک زبانشان نیز منسوخ شده و تنها به حفظ پاره‌ای سخنان نامفهوم یا لفظ مغات که



برای آنکه مردم معمولی نیز از رامشگر محروم نباشند دو هزار نوازنده لوری از هند به ایران آورد و به آنان خر و گاو و گندم داد که برزیگری کنند اما آنان گندم و گاو را خوردند و سر سال با رخساره زرد نزد بهرام آمدند. بهرام گفت: برزیگری کار شما نیست، ساز بردارید و بار و بنه بر خر نهدید و نوازنده دوره گرد شوید. از آن پس کولی با خرش و سگش شب و روز راهپویان است و احياناً دزدی هم می کند.

نظامی در داستان بهرام گور بی آنکه به منشاء هندی این خنیاگران مردمی اشاره کند می گوید: بهرام گور شخصاً عیاش بود و با شادی و خرمی ایام می گذرانید، مردم را نیز در خوشگذرانی یاری داد و

شش هزار اوستاد دستان ساز
مطرب و پای کوب و لعبت باز
گرد کرد از سواد هر شهری
داد هر بقعه را از آن بهری
تا به هر جا که رخت کش باشند
خلق را خوش کنند و خوش باشند^۳

و سندی است بر کولیاها. نشانه دیگر اطلاق عنوانهای کابلی، کاولی، کاول و کولی برای آنان است که یکی از مسیرهای حرکت این مهاجرت را مشخص می نماید. مهاجرت اینان به سمت «ازبکستان و تاجیکستان» شاید از طریق کشمیر^۷ و جلال آباد به

ملاحظه می شود که رقاصی و بازیگری و شعبده بازی بر حرفه های اینان افزوده شده است. اما از آنجا که نظامی با وجود کمال مناسب مقام تأکید بر آن نکرده که بهرام اینان را از هند آورده باشد، می شود نتیجه گرفت که با وجود صحت انتساب لولیان به هند از هند به ایران آمدنشان نه بر اثر اراده ناگهانی بهرام برای فراهم آوردن موجبات سیر گرمی و خوشی مردم بلکه یک جریان پیوسته بوده و انگیزه های اقتصادی و اجتماعی ویژه ای داشته است. گرچه قدری از سیر منطقی مطلب جلو می افیم اما محض تأکید نکته آخر این اشاره ضروری می نماید که دست کم یک مورد مهاجرت بعد از اسلام (مهاجرت «زط»ها) مشخصاً بر اثر قحطی بوده است^۴ و بسا این تنها نمونه ثبت شده نباشد و شواهدی بر مهاجرت های دیگر با این گونه انگیزه ها نیز در دست است. اما انگیزه اجتماعی مهاجرت مداوم لولیان شاید آن بوده است که اینان منتسب به طبقات پست و «نجس» های هندی بوده اند،^۵ و پیداست که هجرتشان به محیط آزادتری طبیعی بوده است. احتمال این هم هست که عده ای از اینان را شاهان غزنوی از هند به شمال شرقی ایران کوچانیده باشند.

مسلم بودن انتساب لولیان به هندوستان (البته طبقات فرودین جامعه هندی) با نشانه های دیگر تأیید می شود. یکی وجود ناحیه ای به نام «رور» است در سند در چهار منزلی مولتان که قرینه ای هم در نواحی اهواز داشته است. در این میان رودی هم به نام «لورا»^۶ در بلوچستان داریم. نشانه دیگر اطلاق کلمات جوکی

حاشیه:

(۱) اقوام مسلمان اتحاد شوروی، تألیف شیرین آکینر، ترجمه محمدحسین آریا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۴۶۵. مقایسه شود با مقدمه فقه اللغه ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۹۰، و مردم شناسی ایران، هنری فیلد، ترجمه عبدالله فریار، ص ۱۶۳. در کتاب خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)، تألیف آ. بلینتسکی، طبق نقشه ضمیمه، در شمال شهر دوشنبه به محلی موسوم به «قلعه مغ» و در شرق تاشکند به محلی موسوم به «مغ خانه» بر می خوریم. بخشی از فرغانه نیز «کافر قلعه» نام دارد. در جنوب فارس که مسیر کولیاها بوده است به قرآن مشابهی بر می خوریم. هامیلتون مترجم استرابو در قرن نوزدهم می نویسد که حرکت از کرمان به لارستان و از آنجا به «مغستان» است (ج ۳، ص ۱۲۰ حاشیه) سیاحان غربی در قرن شانزدهم میلادی از «کافرستان» نزدیک لار و شهرکی به نام «کافرا» بین لار و شیراز نام برده اند (تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، آلفونس گابریل، ص ۹۹)

(۲) از جمله تحقیقات مستقل به فارسی درباره لولیان یا کولیاها عبارت است از: کولی و زندگی او، یحیی ذکا، تهران، ۱۳۳۷، از انتشارات هنرهای زیبای کشور؛ مقاله دکتر زرین کوب تحت عنوان «لولیان» (۱۳۳۱)، مندرج در کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی (ص ۸۲-۴۷۴)؛ لغت نامه دهخدا؛ مقاله احمد محیط طباطبائی تحت عنوان «زط = جات = کولی» مندرج در مجله آینده، فروردین - خرداد ۱۳۶۶؛ و گفتار مندرج در مجموعه ایرانشهر (۱۳۴۲)، ج ۱، ص ۹۹... در گفتار حاضر خلاصه ای از انبوه یادداشت های نویسنده را که با مراجعه مستقیم به مآخذ لغت و تاریخ و ادب فراهم آمده است خواهید خواند و البته زمینه برای تحقیقات جدید درباره این موضوع خالی است.

(۳) هفت گنبد، چاپ وحید دستگردی، ص ۱۰۶.

(۴) التنبیه و الاشراف، مسعودی، ص ۳۰۷.

(۵) لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه لول، ص ۳۴۶، ستون سوم، سطر اول، مقایسه شود با تاریخ کشمیر، ترنگینی راج، صفحات ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۵۱.

(۶) پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، ص ۱۸۹؛ در بلوچستان کولی را لوری می نامند، مردم شناسی ایران (پیشگفته)، ص ۷۹۵.

(۷) احتمالاً در شعر حافظ «سپه چشمان کشمیری» اشاره به همینهاست.



کابل و از کابل به سوی کافرستان و نورستان^۸ و غرجستان و از آنجا به سمت سرزمینهای فاصله سیحون و جیحون بوده است. «نورستان» ظاهراً محرف «لورستان» است همچنانکه کلمه «لوری» در تلفظ مردم سوریه به «نور» تبدیل شده است. گفته اند که شاید کلمه «نور» (نام شهری از مازندران) نیز با «عجر»ها و کولیهای آن منطقه ارتباط داشته باشد.

اما اطلاق کولی و کاولی و کابلی و کابل... بر رقااص و پایکوب جدید نیست چنانکه در شعری منسوب به اعشی (متوفی ۶۲۹ میلادی) شاعر جاهلی این کلمه ذکر شده است و اگر هم شعر ساختگی باشد به هر حال در قرن اول و دوم ساخته شده و از جهت مطلب مورد نظر ما دلالت خود را دارد. شعر این است:

ولقد شربت الخمر تر كضن

حولنا ترك و كابل^۹

همانطور که جاحظ در نیمه اول قرن سوم از «غناء الزط» یاد می کند.

به اصل مطلب برگردیم. شواهد تاریخی داریم که «زط»ها پیش از اسلام جزء لشکریان ساسانی بوده اند و البته از «پیادگان»؛ و جزء اولین گروههای موالی هستند که همچون بعضی دیگر از مرتزقه و بیگاری دهندگان به لشکر عرب پیوسته علیه ساسانیان اقدام کردند^{۱۰}. همین روحیه عصیان، بار دیگر در پیوستن گروهی از زط به «اهل رده»، به «غلات»، به ابن اشعث، به صاحب الزنج، به قرامطه و اسماعیلیان و از همه مهمتر فتنه زط (۲۲۰-۲۱۹ هـ ق) تجلی می کند. در تمام این موارد و حقایق^{۱۱} دلالتهایی هست و هر يك اثر خود را بر زندگی زط، لولی، کولی... در طول تاریخ گذارده است. اجمالاً تماس مداوم «زط» که پیشینیان لولیان و کولیا هستند با ایرانیان پیش از اسلام و پس از آن می تواند زمینه نفوذ و تأثیر عقاید ایرانی (تقدیس آتش، مهرپرستی، زرتشتی گری، مانویگری، آیین مغان...) در ایشان بوده باشد ضمن آنکه رسوبات سنن پیشین خود را داشته باشند.

به نظر می آید که پس از پیوستن پیادگان «زط» از لشکر ساسانی به عربها و پس از شرکت زط در جنبش قرامطه مولتان و نیز همکاری زط با دزدان بطایح و سپس شرکت در جنبش بردگان (قیام صاحب الزنج) و نیز قیام مستقل زطها در سالهای ۲۱۹ و ۲۲۰ هـ ق اعتماد بر مردان زط به عنوان قشون مزد بگیر بکلی از میان رفت و شاید آهنگری و ساختن کارد و چاقو (و نیز میل چوبی ورزشی) و شغل اسب فروشی^{۱۲}... یادگار از دورانی باشد که مردان کولی جنگجوی مزدور بوده اند. از آن پس اینان به عنوان يك گروه مطرود و مردود و بی وطن بار و بنه بر پشت الاغ بسته همراه سگ و بز خود سرگردان شده اند و طبیعتاً در ایران با

گروهی از اهل ذمه که تا حدی وجه مشترك داشتند تماس می گرفتند و احياناً در حاشیه آنان سکنا می گزیدند. مسیر اینان در ایران از بلوچستان و کرمان می گذشته، عده ای به فارس و از آنجا به خوزستان می رفته اند و عده ای هم در مسیر یزد و اصفهان حرکت می کرده اند؛ چنانکه در شعر شفائی اصفهانی (قرن یازدهم) به حرکت کولیاها از کرمان به اصفهان اشاره شده است.^{۱۳} ملاحظه می شود که در این مسیر جای جای زرتشتیان ساکن بوده اند. بیشتر گفتیم که لولیان (اخلاف زط و اسلاف کولیهای امروز) بر اثر سابقه طولانی رفت و آمدشان در ایران تأثراتی از عقاید ایرانی داشتند و لذا با بقایای زرتشتیان بهتر می توانستند جوش بخورند.

اگر در نظر بگیریم که از جمله کارهای سنتی لولیان خوانندگی، نوازندگی، رقااصی و بازیگری (و شعبده بازی) بوده است، در آمیختن اینان با آن دسته از زرتشتیان که به شراب فروشی در محلات مخصوص خودشان (= کوی مغان)^{۱۴} یا ویرانه های بیرون از شهر (= خرابات)^{۱۵} اشتغال داشته اند و مشتریانشان یکی بوده است. لولی بچه و مغبچه نقش مشابهی داشته اند و عجیب نیست که در بعضی فرهنگهای خارجی یکی از معانی مجازی و کنایی «مغ» را «دختر زیبا» نوشته اند.^{۱۶}

اما راجع به نزدیکی کیش و آیین دو گروه، از دیر باز در مناطق مورد سکونت «زط» آتشگاه و آتشکده سراغ داریم (از جمله «هندیجان» است که از مراکز زط بوده و دارای آتشکده های معتبر بوده است).^{۱۷} از مشابتهای دیگر، نامیده شدن لولیان است به «کافر» که هم معنا یا محرف «گبر» است که با «مغ» مناسبت دارد.

مشابهت دیگر داشتن لهجه مخصوص است زیرا هم کولیاها به لهجه خاصی که دیگری نمی فهمد صحبت می کرده اند (زرگری، لوترا) و هم گبران لهجه بخصوصی داشته اند.^{۱۸} مشابهت دیگر در فالگیری است که از مشاغل لولیان بوده و مغان نیز به آن می پرداخته اند.^{۱۹} عجیب اینکه با وجود حرام دانستن جادوگری در آیین مغان، در دنیای قدیم ایشان را جادوگر می پنداشتند^{۲۰} و کلمه انگلیسی magic ظاهراً از ریشه مغ است. محض استقصاء این را هم بگوئیم که سگ همدم کولی است و نزد مغان نیز مقدس بوده است^{۲۱} و بالاخره کولیهای اروپا به دو مبدأ معتقدند^{۲۲} که پیداست این عقیده سابقه ایرانی دارد.

پس به علاقه همکاری و همسایگی (بُنْگه لولیان در کوی مغان) و به قرینه مشابهتهای ظاهری در آیین یا مغان، می شود تصور کرد و پذیرفت که چگونه لولیان، مغات نامیده شده اند.

بد نیست یادآوری کنیم که ظاهراً به قرینه مشابهت خیلی کم رنگ تری در شعری از عطار لولی و ترسا با هم آمده است:

ترسا بچهای لولی همچون بت روحانی

سرمست برون آمد از دیر به نادانی

البته می توان در اینجا کلمه «لولی» را مجازاً و توسعاً به معنای «زیبا و شوخ و شنگ» گرفت و چون از «بت روحانی» یاد کرده است می توان تعبیر عرفانی «لولی» را در نظر آورد.^{۲۳} به نوشته محمد صادقلی لکهنوی در شرح حافظ «لولیان: مطربان و اینجا کنایه مجازی است از محبوبان، یا عبارت به مشاهدات تجلیات ماسوای ملك منان» و در بدرالشروح آمده است: «لولیان شوخ: محبوبان مجاز، و مراد تجلیات صوری در مظاهر حسنه پیش سالک». همین مؤلف ذیل «لولی سرمست» می نویسد: «کنایه از شاخ نبات است که قوم لولی معشوقه حافظ بوده است». این مطلب به صورت دیگر در افسانه های مردم شیراز نقل می شده و چهل سال پیش از این سیاحتی آن را یادداشت کرده است.^{۲۴}

حال باز می گردیم به دسته بندی اسامی گوناگون لولیان:

زط، جت، جات، یوت... صورت های مختلف نام اصلی این قوم است. کلمه «فیوج»^{۲۵} را اگر جمع فوج [؟] یا جمع فیج (= بیک) بدانیم (لغت نامه دهخدا)، اطلاق این کلمه بر لولیان به روزگاری بر می گردد که مردانشان لشکری بودند و از لشکر رانده شدند اما

حاشیه:

۸) رك. لغت نامه دهخدا، کلمه «کافرستان»، و نیز مردم شناسی ایران، ص ۱۴۹ و حواشی مینورسکی بر حدود العالم، ص ۳۶۵ و ۳۶۷. یکی از دو کافرستان در جنوب کشمیر و دیگری در شرق کابل بوده است؛ همچنین رك. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان، ص ۸۶ و ۴۴۸.

۹) تاریخ الادب الجغرافی، ترجمه هاشم عثمان، ج ۱، ص ۴۴ حاشیه. جالب

اینکه در شعر مولوی نیز ترك و لولی باهم آمده:
گر دل به هوای لوری بر جوشد
صد ترك بر او عرضه کنی تیو شد

در شعر حافظ نیز:

اگر آن ترك شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

شیرین کاری لولی به مناسبت بازیگری، رقاصی، شعبده بازی و تردستی و کف زنی و نیز حرکات دلرباانه دختران کولی بوده است. در سده های بعد نیز لولیان در شیراز به رقاصی و کامبخشی شهره بوده اند. رك. حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۹۶۰؛ رستم التواریخ، ص ۳۴۰ به بعد. «شوخ» یعنی گستاخ و بی پروا. جای دیگر از شور و عریضه شاهدان شیرین کار یاد کرده است.

۱۰) اطهر مبارکبوری، العرب و الهند فی عهد الرساله، ص ۶۵.

۱۱) فتوح البلدان، بلاذری، ص ۳۶۸؛ عصر المؤمن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ در بیرامون تاریخ بهیقی، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۲۴۷ و نیز یحیی ذکاء (پیشگفته)، ص ۲۱-۲۴.

۱۲) کولیاها در سراسر اروپا تجارت اسب را در دست داشته اند. رك. پیام یونسکو (شماره مخصوص کولیاها) ص ۶؛ و کتاب غربتی های افغانستان، ص ۲. ۱۳) یادداشتهای قزوینی، ج ۹، ص ۲۷۶.

۱۴) جاحظ بر شرایف روشی تأکید نموده (البیان والتبیین، ج ۱، ص ۴۱)؛ مقدسی بر شیوع فساد اخلاق میان ذمیان شیراز اشاره کرده است. بیرونی گوید: عضدالدوله فحشاء را رسمیت بخشید.

۱۵) علاوه بر نکات جالبی که محققان درباره کلمه «خرابات» ذکر کرده اند، از جمله مقاله دکتر زرین کوب در کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی (ص ۱۹۵-۱۹۰) و تحقیقات دکتر معین در مزدیسنا و ادب فارسی، ج ۲، ص ۳۶۱ به بعد، این نکته نیز دانستی است که متوکل عباسی دستور داد خانه های ذمیان را هر چند پست و کوتاه باشد خراب کنند و فرمان داد که ذمیان در ویرانه ها به سر برند به طوری که دیوارهای کوتاه و ویرانه هایشان را از معابد جدا کند، به گمان اینجانب این هم یکی از کلیدهای فهم کلمه خرابات است.

۱۶) فرهنگ استیگاس، ص ۱۲۷۹، همین فرهنگ یکی از معانی «لولی» را «هوشمند» نوشته (ص ۱۱۳۳) که با «مغ» در معنای «حکیم و فرزانه» بی تناسب نیست. بد نیست بدانیم که فرهنگ استیگاس در هند نوشته شده و مؤلف از فارسی دانان هند استفاده کرده است.

۱۷) آثار البلاد و اخبار العباد، زکریا قزوینی، ص ۲۸۱؛ معجم البلدان یاقوت حموی، چاپ وستفالد، ج ۴، ص ۹۹۳؛ سفرنامه ابودلف، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، ص ۱۴۷.

۱۸) حبیب الله نوبخت، دیوان دین، ج ۱، ص ۳۷۶.

۱۹) دکتر زرین کوب، یادداشتها و اندیشه ها، ص ۲۵۹ و ۲۶۳.

۲۰) تولد که گوید: کلمه عبری «جباری» به معنی جادوگر محرف کلمه گیری است. رك. ایرانیان و عربها، ترجمه دکتر عباس زریاب خونی، ص ۱۳۹.

۲۱) سگ نزد مغان مقدس بوده است. رك. مقاله «وندیداد»، هاشم رضی، چیستا، ۱۳۶۶، ص ۵۵۶؛ پژوهشی در اساطیر ایران، ص ۹۸ و ۱۷۶ و ۲۸۸.

۲۲) یحیی ذکاء (پیشگفته)، ص ۱۰.

۲۳) عطار در شعر دیگری، مجاوران کوی مغان را «اوباش و مفلس و قلاش» نامیده است:

بار دگر پیر ما مفلس و قلاش شد

در بن دیر مغان می خور و اوباش شد

۲۴) دیدنیها و شنیدنیهای ایران، محمود داننور، ۱۳۲۹، ص ۸-۵۷، می نویسد: «شاخ نبات بول زیادی از حافظ طلبید که او نداشت».

۲۵) در جبرفت کولیاها را فیوج گویند (مردم شناسی ایران، ص ۲۸۱).

در حاشیه لشکرها به مشاغل «اردو بازاری»^{۲۶} زندگی می کردند. مردان و زنان لولی می توانستند با دستفروشی، آهنگری، دوره گردی، گدایی، خوانندگی، نوازندگی، فالگیری، بازیگری و غیره... شکمی سیر کنند. این نحوه زندگانی، کولی را فاسد اخلاق یا فاقد اخلاق مقبول بار می آورد^{۲۷} و کلمات «حرامی» و «لوند» و «الواط» و «گدا» و «سرو دگویی کوچک»... و بدتر از آن را برازنده او می ساخت.

مولوی توصیف زنده ای از این عناصر دون طبقه یا بی طبقه (لومین) به دست داده است:

لولی که زرش نبود مال پدرش نبود
دزدی نکند گوید پس ما چه خوریم آخر؟
ما لولی شنگولی بی مکسب و مشغولی
جز مال مسلمانان مال که بریم آخر؟

شهر شد بر لولیان عقل دزد
هم بدزد هم بخواهد دستمزد
گردن می گشت يك لولی پریر...

.....

کرد لولی دست خود در خون من...^{۲۸}
و بدینگونه است که «دلبر لولی و ش» غزل حافظ «قتال وضع» نامیده می شود.

دیگر از کلماتی که به معنای لولی است «غرچی» می باشد که به معنای اهل غرچستان (غرچستان، غرچستان) آمده است - منطقه ای در شمال هرات. سوزنی گوید:

زین سرو قدی ماه رخى غرچه نژادى
عاشق دوصدش پیش رخ همچو قمر بر

در شعر دیگری از سوزنی به «غرچگان رباط چهار سو» اشاره شده است (لغت نامه دهخدا). اینان کولیهایی بوده اند که در کاروانسرا فرود آمده بودند. طبق آنچه قزوینی در آثار البیاد آورده است، سیاحان می گفتند در غرچستان رسم عروسی چنین است که همه زنان خانواده عروس نزد داماد می رقصند، آنگاه عروس از همه بهتر می رقصد و آن زنان می روند و عروس با داماد تنها می ماند (ص ۴۲۶). در تداول قدیم (شعر و نثر پیش از مغول) نیز «غر» و «غرچه» به معنای زن بدکار و مرد بی غیرت بکار می رفته است، که اشاره ای است به اخلاقیات این قوم یا شایعات درباره آنان. ظاهراً منشاء قره چی، غره چی و غجر (متداول در ممالک عربی به معنای کولی) از همین کلمه «غرچه» است.

کلمه قر شمال (غر شمار، غریب شمار؟) هم چه بسا با غرچی و قره چی بی ارتباط نباشد. کلمات توشمال، بکاول...، معنی «لر» را دارد که بعضی احتمال داده اند ارتباطی میان قوم لر و لوری مورد بحث ما باشد و بر بعضی همانندیا تکیه کرده اند (نه شرقی، نه

غربی، انسانی، ص ۴۸۱). به گمان من علاوه بر اینها، می توان به عنوان يك قرینه مثبت بر نام طایفه «کولی وند» از گروههای لر انگشت گذاشت.

در ادبیات فارسی کلمه لولی کمابیش به کار رفته است و معنای آن میان حقیقت و مجاز نوسان دارد. سنایی گوید:

در طریقت کجا روا باشد
دل به بتخانه رفته تن به نماز
باطنی همچو بُنگه لولی
ظاهری همچو کلبه بزاز
کمال اسماعیل گوید:

با ترکناز طره هندوی تو مرا
همواره همچو بُنگه لولی است خان و مان

مهبط نورالهی نشود خانه دیو
بُنگه لولی کی منزل سلطان گردد

«بُنگه لولی» سمبول یا نمونه ای است از درهم ریختگی و بینوایی، و نیز محلی که اسباب فساد و تقلب را در خود جمع دارد. عطریات و لوازم آرایش زنانه و داروی تقلبی از چیزهایی بود که فروش آن به لولیان نسبت داده می شد. اوحدی گوید:

مشک لولی نه لایق جیب است
روستایی که می خرد عیب است
حبّ لولی گر از شکر باشد
حبه القلب را بتر باشد

«کابلی ناکده» و «طیب ناکده»^{۲۹} همان «طیب راه نشین» است که خود را طیب حاذق و انمود می کند. در شعر بدر جاجرمی (قرن ششم) به «لولی زن سپیده فروش» اشاره شده که معلوم می دارد کولیهای دوره گرد همان زمان نیز سفیداب و سرخاب به زنان می فروخته اند. در حکایت مشهوری از عبید زاکانی لولی به پسر خود آیین معرکه گیری می آموزد. «لولی طفل بازیگر» در شعر بدر جاجرمی اشاره به همین است.

زهره را لولی فلک نامیده اند که اشاره به ارتباط افسانه ای این ستاره با ساز و آواز دارد.^{۳۰} لولیان به استعداد و مهارت در رقص و آهنگ شهرت داشته اند. گفته اند که امیر حسینی هروی، عارفی که شیخ محمود شبستری گلشن راز را در پاسخ سؤالات وی سروده، به سر بردن میان لولیان را خوش داشت و می گفت: «اینان بر نسبتهای ملایم واقع اند، حتی اطفالشان در گهواره با آهنگ و ایقاع گریه می کنند»^{۳۱}. مولوی گوید: «ای لولی بر بط زن تو مست تری یا من؟»

گفتار را با اشاره به غزلی از حافظ که لایه ظاهری آن از عناصر و کلماتی در ارتباط با لولی آرایش یافته است به پایان می بریم با این تأکید که غزل در باطن خود معنای ژرف عرفانی

می کند^{۳۶} و از آن پس غزل از خاک کنده می شود و در مدار افلاک قرار می گیرد:

... که جزولای توأم نیست هیچ دست آویز
و بیت تخلص شاید یکی از بی شائبه ترین اشعار عرفانی
حافظ است که هیچ تعبیر جسمانی و غیرروحانی ندارد:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
پس مجموع شعر، تغزلی است با «مظاهر حسنه تجلیات
صوری ماسوای ملك منان» که در پایان به خالی شدن از خود (و
طبعاً خالی شدن از هر چیز که ماسوی الله است) می رسد، و این
راه عشق است که خاص بنی آدم است و میراث آدم. فرشته از
عشق که میان مجاز و حقیقت پل می زند نصیبی ندارد، پس باید
ترتیب آدم را معطر سازیم که چنین ارثی برای ما گذاشته است:
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز^{۳۷}

حاشیه:

(۲۶) کلمه «اردو بازار» در عصر مغول بر اماکن فساد و فحشاء اطلاق می شده
است (تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۹۴).

(۲۷) نویسنده کتاب دیدنیها و شنیدنیهای ایران گوید: «کولیا دین و آیین و
اخلاق ندارند، و مظاهر به مسلمانی اند» (ج ۱، ص ۲۳۹). یحیی ذکاء نیز بر فساد
اخلاقی یا بی اخلاقی کولیا اشاره دارد (پیشگفته، ص ۱۲ و ۱۳). کلمه «بوهمین»
(bohemian) که به معنای کولی است در ادب فرنگی بر نوعی بی بند و باری و
زندگی «کولی وار» دلالت دارد.

(۲۸) آنچه از مولوی و عطار در این گفتار نقل شد از حافظه است و به اندازه نیاز
که محل استشهاد بود اکتفا گردید. اشعار دیگر شاعران از لغت نامه دهخدا نقل شده
است. گذشته از کلمه لولی به همه کلماتی که معنای لولی را دارد در لغت نامه مراجعه
به عمل آمده است.

(۲۹) تعلیقات مرصادالعباد، چاپ دکتر ریاحی، ص ۶۶۹-۷۱.

(۳۰) یادآور این شعر درخشان مولوی است:

شب که جهان است پر از لولیان

زهره زند پرده شنگولیان...

(۳۱) مجالس العشاق (منسوب به سلطان حسین بایقرا)، چاپ کانپور، ۱۸۹۷
میلادی، ص ۱۲۶.

(۳۲) همان، ص ۱۴۴-۵.

(۳۳) راجع به سدره پوشیدن شیطان پرستهارك. مقدمه دکتر حشمت الله طیبی بر
تحفه ناصری (ص ۷). ضمناً یکی از قرآئن ارتباط شیطان پرست و کولی این است
که کوه مورد سکونت شیطان پرستان «زنکاریه» نام دارد (همان، ص ۷۵) و می دانیم
که «زنکاری» از اسامی کولیاهاست.

(۳۴) حافظ شناسی، به اهتمام سعید نیاز کرمانی، ج ۷، ص ۱۹۰: دیدنیها و
شنیدنیهای ایران، ج ۲، ص ۲۶۱. این رسم هنوز در کرمان باقی است. دیوان حافظ،
چاپ دکتر خانلری، ج ۲، ص ۱۱۷۸-۹.

(۳۵) تزوك جهانگیری (جهانگیرنامه)، ص ۴۹۲.

(۳۶) نسخه بدل این مصرع چنین است: «غریب و خسته به درگاهت آمدم
رحمی» که کلمه «غریب» با «فقیر» هر دو از اسامی کولیاهاست.

(۳۷) این را به يك رسم زرتشتی ربط داده اند. حافظ شناسی (پیشگفته)، ج ۵، ص
۹۸.

دارد. چنانکه از دو بیت پایانی پیداست.
اینک آن غزل:

دلم ربوده لولی وشی است شورانگیز

دروغ وعده و قتال وضع و رنگ آمیز

در کتاب مجالس العشاق^{۳۲} می خوانیم که این غزل به خاطر
يك شاگرد آهنگر سروده شده. با توجه به کلمه «لولی وشی» بر
اساس آنچه گذشت معنای لفظی شعر و تناسب کلمات معلوم
می شود. گفتیم یکی از مشاغل لولیان «آهنگری» بوده است.
«شورانگیزی» مربوط است به فتنه گری و خوش ادایی و مهارت
در رقص و آواز و ساز که از اشتغالات لولیان بوده (چینگانه را که
نام دیگر لولی است چنگزن معنی کرده اند)، قبلاً اشاره به کلمه
«قتال وضع» کردیم و آن ناظر به مضمون بودن این قوم است در همه
جای دنیا به جنایتکاری... «رنگ آمیزی» لولی حقه بازی او است
در فروش طلاآلات و جواهر بدلی (زرگر کرمانی به همین معنی
است).

فدای پیرهن چاک ماهرویان باد

هزار جامه تقوی و خرقة پرهیز

«پیراهن چاک» همان «سدره» است که هم زرتشتیان می پوشیده اند
و هم کولیاها و هم شیطان پرستها.^{۳۳}

خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد...

خالکوبی مخصوصاً خال پیشانی^{۳۴} از ویژگیهای کولیاها و نیز
مهر پرستان و شیطان پرستها بوده است. حافظ در شعر دیگری
اشاره به همین رسم دارد:

بر جبین نقش کن از خون دل من خالی

تا بدانند که قربان تو کافر کیشم

گفتیم که کولیاها را گاه «کافر» هم می نامیدند و مناطق مورد
سکونت ایشان را «کافرستان» و «کافرقلعه» می گفتند. طبق آنچه
در باره «کافر» های منطقه جلال آباد می خوانیم^{۳۵} اینان همراه
جنازه مرده از جمله پیاله شراب دفن می کردند:

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر

به می زدل بیرم هول روز رستاخیز

می بینید که حافظ چه واضح اشاره به این رسم کرده است. سپس
گوید:

فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی...

این هم خصلتی لولی مناشانه یعنی سؤال و خواهشگری را تصویر